

## تیپ شخصیتی هدایت از منظر تیپ‌شناسی بولن

مریم اسمعیلی پور،<sup>۱</sup> سید عیسی هاشمی،<sup>۲</sup> شاهدخت طوماری<sup>۳</sup>

### چکیده

تاریخ داستان‌نویسی معاصر پیوند محکمی با زندگی و آثار هدایت دارد. هدایت یکی از خاص‌ترین نویسندگان معاصر ایران است که نگاه متفاوت‌تری نسبت به زندگی و دنیای اطراف خود دارد. در این مقاله با بررسی زندگی وی و نیم‌نگاهی به بوف‌کور به بررسی تیپ شخصیتی وی می‌پردازیم. جین شینودا بولن<sup>۴</sup> با تکیه بر دیدگاه یونگ و خداهای یونان باستان، به مطالعه بر تیپ‌های شخصیتی مردانه و زنانه پرداخته کرده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد، تیپ شخصیتی هادس<sup>۵</sup>، دیونوسوس<sup>۶</sup> و هفائستوس<sup>۷</sup> رب‌النوع‌های غالب بر شخصیت هدایت هستند و او با این ترکیب سه‌گانه در پی جذب تیپ پرسفون وار<sup>۸</sup> زنانه روح خود است.

کلیدواژه‌ها: تیپ شخصیتی، هادس، دیونوسوس، هفائستوس، پرسفون، هدایت، بولن.

---

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه فردوسی مشهد. (نویسنده مسئول)  
maryam\_eessmm1441@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری روانشناسی رهبری سازمانی از دانشگاه شیکاگو.

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۴/۰۱

تاریخ وصول: ۹۴/۱۱/۱۱

## مقدمه

مکتب روانشناسی تحلیلی مانند هر نظریه و مکتب دیگری، با گسترش آرای کارل گوستاو یونگ و پس از مرگ وی مورد نقد و بررسی قرار گرفت. در اکثر کشورهای پیشرفته دنیا انستیتوی روانشناسی تحلیلی شکل گرفت که در این میان کشورهای امریکا، آلمان، انگلستان بر دیگر کشورها پیشی گرفتند. به تمام کسانی که بعد از یونگ به نقد و بررسی آرای وی پرداختند، پسایونگی<sup>□□</sup> اطلاق می‌شود. البته در مورد اینکه پسایونگی‌ها چه کسانی هستند، هنوز در بین صاحب‌نظران این حوزه اختلاف نظر وجود دارد. اندرو ساموئلز برای اولین بار این اصطلاح را برای اشاره به برتری مکتب یونگ و در عین حال اشاره به فاصله و دوری وی از پیروان بعدیش به کار برد (Samuels, 2008: 8). به عبارت کامل‌تری، پسایونگی‌ها با استفاده از دیدگاه‌های یونگ، رویکردهای متفاوت‌تری را در زمینه روانشناسی تحلیلی ایجاد کردند که پسایونگی نام گرفتند. برخی دیگر درباره این اصطلاح گفته‌اند: این اصطلاح «در حقیقت، یک جهش از کتاب شناخته شده براون<sup>□□□</sup> به نام فروید و پسا فرویدی<sup>□□□□</sup> بود» (Casement, 1998: 18). کاسمنت در ادامه برای شرح اصطلاح پسایونگی می‌گوید: همان‌گونه که شناخت و ادراک مدرنیته بدون پست‌مدرنیسم امکان‌پذیر نیست، تجزیه و تحلیل پسایونگی نیز بدون توجه به روانشناسی یونگی نیز امکان‌پذیر نیست؛ این به معنای اتصال و در عین حال جدایی از مکتب یونگ است (همان: ۱۸). برخی دیگر بر این باورند که می‌توان اصطلاح یونگین<sup>□□</sup> و پسایونگین را به جای یکدیگر استفاده کرد (Samuels, 2008: 1). از رهگذر رشد این آراء نقد پسایونگی<sup>□</sup> در غرب شکل گرفته است. در این مقاله با تکیه بر آراء بولن برآنیم تا به تحلیل و بررسی شخصیت صادق هدایت و تأثیر آن بر آثار وی بپردازیم.

## بحث و بررسی

### الف) جین شینودا بولن

جین شینودا بولن، روان‌پزشک، تحلیل‌گر یونگی، نویسنده آمریکایی شناخته‌شده در سطح بین‌المللی است. وی استاد سابق بالینی روان‌پزشکی در دانشگاه کالیفرنیا در سان‌فرانسیسکو، عضو هیئت مدیره بنیاد بانوان زنان<sup>□□</sup> و انجمن بین‌المللی انتقال شخصی<sup>□□□</sup>

است. او دریافت‌کنندهٔ جایزهٔ موسسهٔ بهداشت و شفا «پیش‌گامان در هنر، علم، جایزهٔ شفا روح» و همچنین دیپلمات هیأت امریکایی روان‌پزشکی و نورولوژی<sup>□□□</sup>، مبتکر و مدافع پنج کنفرانس جهانی زنان سازمان ملل متحد است. بولن چند اثر معروف در زمینهٔ روانشناسی کهن‌الگویی<sup>□□□</sup> دارد که در غرب نیز از شهرت بسیاری برخوردارند و نمونه‌های ذیل را شامل می‌شوند: الهه‌ها در هر زن: یک روانشناسی جدید از زنان<sup>□□</sup> و خدایان درون مردان<sup>□□□</sup>، الهه‌ها در پیرزن: کهن‌الگو در زنان بالای پنجاه<sup>□□□□</sup>، کارد به استخوان رسیدن: بیماری زندگی تهدیدآمیز به مانند سفر روح<sup>□□□□□</sup> پیام ضروری از مادر: جمع‌آوری زنان، ذخیرهٔ جهانی<sup>□□□</sup>، آرمیس: روح سرکش در هر زن<sup>□□</sup> و عبور به آوالون: تلاش میان‌سالگی یک زن برای زنانگی مقدس<sup>□□□</sup>. او در این کتاب‌ها بر این موضوع تأکید می‌کند که ما در تمام جنبه‌های زندگی خود نیاز به یک بُعد روحانی داریم و کهن‌الگوها در درون ما، در خانواده، فرهنگ و تمدن تأثیر به‌سزایی دارند. کتاب‌های بولن به عنوان متون کالج و دانشگاه در مطالعات جنسیتی، روانشناسی زنان، اسطوره‌شناسی، معنویت، فلسفهٔ شرق و غرب و روانشناسی تدریس می‌شود. او مدافع زنان، مسائل زنان، و اخلاق در روان‌پزشکی بوده است. معروف‌ترین کتاب‌های او همان «خدایان درون زنان» و «خدایان درون مردان» اند که با عنوان‌های «نمادهای اسطوره‌ای و روانشناسی زنان» و «نمادهای اسطوره‌ای و روانشناسی مردان» به فارسی برگردانده شده است.

#### ب) رب‌النوع‌ها به عنوان کهن‌نمونه‌ها

بولن در کتاب نمادهای اسطوره‌های روانشناسی مردان و زنان، براساس کنش و رفتارهای خدا و خدایان اساطیری یونان، تیپ‌های شخصیتی یونگ را گسترش می‌دهد. او در این باره می‌گوید: بسیاری از ما دربارهٔ خدایان و خدایان کوه المپ در مدارس شنیده و خوانده‌ایم. خدایان و خدایان المپی خصوصیتی بسیار انسانی داشتند. رفتار، کنش‌های عاطفی، شکل ظاهری و اساطیری آنان با رفتار و اندیشهٔ ما انسانها همخوانی دارد؛ زیرا کهن‌نمونه‌ها بیانگر الگوهای بودن، رفتار کردن و مشترک در ناخودآگاه جمعی ما هستند (بولن، ۱۳۸۶: ۲۵ و ۲۶). او در کتاب نمادهای اسطوره‌ای و روانشناسی مردان در توضیح رب‌النوع‌ها می‌گوید: هر یک از رب‌النوع‌ها ویژگی‌های عاطفی و نیازهایی دارند که مختص

خودشان است و ساختار شخصیتی خاصی را به وجود می‌آورند (بولن، ۱۳۹۳: ۱۹). به اعتقاد بولن، کهن‌الگوها همان تیپ‌های شخصیتی نیستند؛ اما نقش و کارکردی مانند آنها دارند و باید به آنها توجه کرد. تشخیص آگاهانه این رب‌النوع‌ها و الهه‌ها توسط مرد یا زنی که آنها در وجودش زندگی می‌کنند، به آن زن و مرد کمک کنند تا همانی باشد که انگیزه‌های لازم را برای او فراهم آورند تا زندگی پرمعنایی را تجربه کند؛ زیرا هر کاری که آدمی انجام می‌دهد، ریشه در لایه‌های عمیق‌تر روان او دارد. محترم‌نشماردن رب‌النوع‌ها و نادیده انگاشتن آنها تأثیرات مخربی دارد؛ زیرا ناخودآگاه مطالباتی را بر انسان تحمیل می‌کند (رک: همان: ۲۰ و ۲۱).

از دیدگاه بولن، معروف‌ترین رب‌النوع‌ها شامل زئوس<sup>□□□□</sup>، پوزیدون<sup>□□□□</sup>، دیونوسوس<sup>□□□□</sup>، آپولو<sup>□□□□</sup>، هادس<sup>□□□□</sup>، آرس<sup>□□□□</sup>، هفائستوس<sup>□□□□</sup> و هرمس<sup>□□□□</sup> و شش خدایانو به نام‌های هستیا<sup>□□□□□□</sup>، دیمیترا<sup>□□□□□□</sup>، هرا<sup>□□□□□□</sup>، آرتمیس<sup>□□□□□□</sup>، آتنا<sup>□□□□□□</sup>، پرسفون و آفرودیت<sup>□□□□□□</sup> هستند. زئوس، خدای آسمان، حیطة اراده و قدرت؛ پوزیدون، رب‌النوع دریا، عرصه عواطف و غرایز (همان: ۱۰۹)؛ هادس، رب‌النوع جهان زیرین و تفکرات فلسفی (همان: ۱۴۳)؛ آپولو، رب‌النوع خورشید، کمان‌گیر، قانون‌گذار و برنامه‌ریز (همان: ۱۸۷)؛ هرمس، رب‌النوع پیام‌رسان و راهنمای ارواح، هاتف، رند و مسافر (همان: ۲۳۵)؛ آرس، رب‌النوع جنگ (همان: ۲۷۹)؛ هفائستوس، رب‌النوع صنعت، استادکار، مخترع و گوشه‌گیر (همان: ۳۱۷)؛ دیونوسوس، رب‌النوع عاشق، آواره، شور و سرمستی و عارفانه (همان: ۳۵۷).

رب‌النوع‌ها نیز مانند کهن‌الگوها در یک شخص همه بالقوه هستند، اما مسلماً بالفعل نمی‌شوند. بولن در این باره می‌گوید: «گرچه رب‌النوع‌ها، بالقوه در همه مردان<sup>□□□□□□</sup> وجود دارند، فقط برخی از این الگوها در مردان پراثرزی یا رشدیافته، فعال و مابقی خاموشند. یونگ برای توضیح تفاوت بین الگوهای کهن‌الگویی همه‌گیر و کهن‌الگوهای فعال در درون ما از تمثیل کریستال استفاده می‌کند. کهن‌الگو همچون الگوی نامشهودی است که ساختار کریستال را مشخص می‌کند. هنگامی که کریستال شکل می‌گیرد، الگو، مشخص و تبدیل به کهن‌الگوی فعال می‌شود» (همان: ۲۴ و ۲۵). بولن در کتاب «نمادهای اسطوره‌ای و روانشناسی زنان» دنیای درون را به مجلس مشاوره مانند می‌کند و در این باره می‌گوید: «روند جریان فکری همچون مجلس مشاوره است که در آن نمایندگان بخش‌های متفاوت

شخصیت، مذکر و مونث، جوان و سالمند، پرهیا، مدعی و نیز آرام و محبوب دور میزی جمع می‌شوند و ما اگر خوش‌اقبال باشیم، خود (ego) سالمی بر صدر این میز می‌نشانیم تا مدیریت را عهده‌دار شود و در مورد انتخاب هر نماینده و زمان ابراز آن تصمیم گیرد. چنین مدیری با حضور مشاهده‌گر خود و نیز با برخورداری از توانایی اجرایی، ویژگی‌های خودی سالم و موثر، می‌تواند نظم برقرار کند. با کارکرد درست خود رفتاری شایسته حاصل شود. ریاست این مجلس کار ساده‌ای نیست، به ویژه آن‌گاه که خدایانوان متعدد درون زن مدعی قدرت می‌شوند و گاه نیز با یکدیگر در تضاد قرار می‌گیرند. وقتی خولاً زنی توانایی برقراری نظم را نداشته باشد، غالباً یکی از کهن‌نمونه‌ها مداخله کرده و بر کل شخصیت حکمرانی می‌کند. نتیجه کشمکش‌های درونی هر فرد به همکاری و سازش اعضای مجلس مشاوره آن فرد خاص بستگی دارد. کارایی این مجلس، مثل هر مجلس دیگر بر شخص مدیر و اعضای دیگر آن، ویژگی شخصیتی اعضای قدرت باورهایشان، حس همکاری یا مشاجره در روند کار گروه و نیز توانایی ریاست و برقراری نظم و ترتیب مبتنی است» (رک: بولن، ۱۳۸۶: ۲۹۵ و ۲۹۶).

بنا بر این مقدمات، هدف نگارنده این است که با توجه به زندگی خصوصاً بررسی کودکی و نحوه رشد صادق هدایت و رمان بوف‌کور وی، تحلیل کند که چه رب‌النوع‌هایی غالب بر شخصیت صادق هدایت است و اگر تیپ شخصیتی وی، دیونوسوسی، هادسی و هفائستوسی است، چه فاکتورها و مصادیقی ما را به این چند کهن‌الگو رهنمون می‌کند.

#### پ) رب‌النوع هادس

هادس، خدای اموات، برادر زئوس، پوزیدون، هرا، هستیا، دمتر، پسر کروئوس و ریاست. اقامتگاه هادس دنیای زیرین است. او در اقامتگاه خود به کمک جمعی از شیاطین و اجنه با کمال بی‌رحمی بر اموات حکومت می‌کرد و به هیچ‌یک از آنها اجازه بازگشت به دنیای زندگان نمی‌داد (گریمال، ۱۳۴۹، ج ۱: ۳۴۳). دنیای ارواح کاملاً با خلیات هادس تطبیق داشت. او خدایی تنها، عبوس و محزون بود که از انزوا لذت می‌برد. مردم باستان اغلب او را موجودی ترسناک ترسیم کرده‌اند، ولی به هیچ‌وجه، او شیطان یا موجودی شیطانی نبوده است. هادس فقط ارباب مردگان و بسیار به وظایفش مقید بود و وظایفش را

تمام عیار اعمال می‌کرد. هادس یکی از ایزدان شش‌گانه اصلی کوه المپیوس بود، اما به خاطر انزوای خودخواسته، به ندرت در کوه المپیوس حضور می‌یافت. هادس کمتر قلمرو خود را برای ملاقات سرزمین زندگان ترک می‌کرد. طبق اساطیر یک‌بار پا به سرزمین زندگان نهاد و در طول این ملاقات عاشق پرسفون، دختر دیمیترو و زئوس شد و با خود او را به دنیای زیرین برد. زئوس، هرمس را به دنیای زیرین فرستاد تا هادس را متقاعد کند که دخترش را آزاد کند. اما هادس، پرسفون را مجبور کرد که از انار دنیای زیرین بخورد و چون از این انار خورد، دیگر متعلق به این دنیا به حساب می‌آید. پرسفون، عاشق هادس و ملکه دنیای زیرین شد. منزلگاه هادس و دنیای زیرین اسامی مختلفی دارد: سرزمین مردگان، منطقه زیرین، منزلگاه هادس و قلمرو دوزخی. بعضی اساطیر جایگاه دنیای زیرین را مرز دنیای زندگان درست پس از عبور از کناره‌های اقیانوس می‌دانستند. هادس، چند سرزمین داشت که هر یک متعلق به گروه‌های خاصی بود. الیسیوم، جزیره صالحان؛ آسفودل برای مردم معمولی؛ تارتاروس، مکانی تاریک، ملال‌انگیز و مخوف حتی برای خدایان و الهگان و مکان ارواح شریر بود. عمده گناهان گناهکاران این بخش، قتل، زنا، انحصار ثروت، خیانت، شیادی و اشاعه آن بود. حاکمان این دنیا، آئیکوس<sup>۱۱۱۱</sup>، مینوس<sup>۱۱۱۱</sup> و رادامانیس<sup>۱۱۱۱</sup> بودند. هراکلس<sup>۱۱۱۱۱۱</sup>، اورفئوس<sup>۱۱۱۱۱۱۱</sup>، اینیس<sup>۱۱۱۱۱</sup>، تسئوس<sup>۱۱</sup> و سیسیفوس<sup>۱۱۱</sup> مردگانی بودند که با میل خود به دنیای زیرین سفر کردند (رک: بولتون، ۱۳۹۳: ۱۱۹-۱۰۹). در ماجرای هراکلس نیز هادس نقش داشته است. وقتی هراکلس می‌خواست وارد قلمرو هادس شود، هراکلس با تیری شانه او را به شدت مجروح کرد. هادس خود را به المپ رساند و معالجه شد. بنابر روایتی دیگر، هراکلس تخته سنگ بزرگی بر سر او کوفت و در این مبارزه پیروز شد (گریمال، ۱۳۴۹، ج ۱: ۳۴۴).

### ت) رب النوع دیونوسوس

دیونوسوس که به نام باکوس نیز معروف است، خداوندگار شراب و مستی، خدای تاکستان و جذبه عارفانه است (رک: گریمال، ۱۳۴۹، ج ۱: ۲۵۸). درباره تولد وی دو روایت در اساطیر یونان آمده است. در روایت اول آمده است که زئوس در شمال یک مرد میرا، سمل<sup>۱۱۱۱</sup> را اغوا کرد و با او درآمیخت. با این حال، عاقبت هویت خود را که حکمران

ایزدان است، بر او فاش کرد. البته زئوس به شیوه معمول خود با سمل رفتار کرد و موجب شد که سمل از او حامله شود و با این کار حسادت هرا برانگیخته شد. هرا از پی سمل خود را به شمایل دایه او درآورد. دایه معتمد آرام آرام سمل را متقاعد کرد که پدر کودک در واقع ادعایی دروغ کرده باشد. سمل برای اطمینان از اینکه واقعاً طفل زئوس را در شکم دارد از همبستر مدعی خود تقاضا کرد، خواسته او را تحقق بخشید و زئوس که مهر زیباروی میرا را در دل داشت، قول داد هرچه سمل آرزو کند، بی‌درنگ بپذیرد. وقتی سمل از زئوس خواست که شمایل واقعی خود را به او بنمایاند، حکمران عالم چاره‌ای جز اجابت نداشت و به اکراه در شمایل باشکوه و جلال خود برابر سمل ظاهر شد، اما شمایل حقیقی خدایی با آن عظمت برای سمل میرا بس گران بود، در دم شعله‌ور گشت و فرو پاشید. زئوس، هرمس را فراخواند تا فرزند به دنیا نیامده‌اش را نجات دهد. هرمس، جنین را از بدن مادر بیرون کشید. در همان زمان، زئوس شکافی در ران پای خود ایجاد کرد. هرمس، جنین را در زخم پای زئوس جای داد و آن را بخیه زد. سه ماه بعد، دیونوسوس چشم بر جهان گشود. در روایت دوم نیز «زئوس هم‌چنان نقش پدر را دارد، اما به جای سمل، پرسفون، مادر است. زئوس برای آمیزش با پرسفون به هیئت افعی درآمد. از این رابطه، فرزندی با تاج و شاخ افعی به دنیا آمد که زاگریوس<sup>□□□□</sup> نام گرفت. طبق معمول، هرای آماده برای مقابله علیه شوهر زناکار، قصد جان فرزند کرد. او را دزدید، به تیتان‌ها داد و به آنان امر کرد که او را بکشند. تیتان‌ها وی را بلعیدند، اما قلبش در امان ماند. آتنا پا به میان گذاشت، قلب او را نجات داد و به نزد زئوس آورد. زئوس از سمل خواست تا قلب او را بخورد. سمل دوباره کودک خود را باردار شد و وقتی به دنیا آمد، وی را دیونوسوس نامیدند. دیونوسوس را به این دلیل که گویا دوبار متولد شده است به این نام خواندند. او سرنوشت عجیبی دارد. هرا دائماً به دنبال نابودی وی است. اینو<sup>□□□□</sup> (خواهر سمل) و آتاماس<sup>□□</sup> (شوهر وی) از سوی زئوس مأمور نگهداری از او شدند. آن دو برای مخفی کردن وی از دست هرا، دیونوسوس را به لباس دخترانه ملبس کردند. زئوس فرزندش را نجات داد و به شکل گوزن درآورد. وی تحت حمایت پریان (نیمف‌ها<sup>□□□□</sup>) قرار گرفت. وقتی دیونوسوس به شکل عادی خود برگشت و هرا وی را دیوانه کرد. او از سرزمینی به سرزمین دیگر رفت. اینجا الهه زمین، سیبله<sup>□□□□</sup> او را باز شناخت، دیوانگی دیونوسوس با آیین‌های

مذهبی الهه آشنایی یافت و به تدریج درمان شد. او آیینی برای خود ترتیب داد. مردم در معابد او را می‌پرستیدند. او با آریادنه<sup>□□□□□□</sup> ازدواج کرد. در سفر به تراس به دلیل عدم پذیرش آموزه‌های آیینی‌اش، لیکورگوس<sup>□□□□</sup>، پادشاه تراس سعی کرد که وی را به بند کشد. دیونوسوس پادشاه را دیوانه کرد و او به دلیل دیوانگی، اشتباهات جبران‌ناپذیری کرد. مدتی از سوی پنتئوس<sup>□</sup>، پادشاه تبس در زندان بود. در نهایت بعد از کشمکش‌های فراوان وی با اطرافیان جایگاه خود را در بین دوازده بزرگ‌ایزدان کوه المپیوس باز یافت و مادر خود را زنده کرد (رک: بولتون، ۱۳۹۳: ۱۹۵ - ۲۰۴ و گریمال، ۱۳۴۹، ج ۱: ۲۶۱-۲۵۱).

### ث) رب النوع هفائستوس

هفائستوس، خدای آتش، پسر زئوس و هرا است ولی به زعم برخی هرا به تنهایی او را به وجود آورد. هرا او را به سدالیون (Cedalion) سپرد تا فلزکاری را به هفائستوس بیاموزد. هفائستوس خدایی لنگ بود (رک: گریمال، ۱۳۴۹: ۳۷۰). زمانی که او در مناظره بین زئوس و هرا، جانب مادر را گرفت. زئوس او را از ملکوت ایزدان به بیرون پرتاب کرد. پس از یک روز کامل سقوط، بر جزیره‌ای افتاد (رک: بولتون، ۱۳۹۳: ۷۴ و گریمال، ۱۳۴۹، ج ۱: ۳۷۱). هفائستوس برای انتقام از مادر که او را از المپ به زیر انداخته بود، پنهانی تخت طلائی ساخت که هر کس بر آن می‌نشست، زنجیرهای تخت، وی را سخت می‌فشرد و نمی‌توانست از آن برخیزد. هفائستوس تخت را برای مادر فرستاد، هرا بی‌خبر از همه جا بر آن نشست ولی نتوانست از روی آن بلند شود. هفائستوس، خدای آتش و فوق‌العاده نیرومند بود. در جنگ تروا سلاح او مشعل و در جنگ با ژان‌ها کلیتیوس را با یک گرز گداخته آهنی کشت. وی خدای فلزات و فلزکاری بود و بر همه آتش‌فشان‌ها که در واقع کارگاه‌های او بود، سلطنت می‌کرد و با کمک سیکلوپ‌ها به کارهای خود اشتغال داشت. او در میان خدایان صاحب همان مقامی بود که دیدالوس در بین افراد بشر داشت، یعنی قادر به انجام هر نوع ابتکار فنی بود که صورت معجزه داشت. (گریمال، ۱۳۴۹، ج ۱: ۳۷۲-۳۷۱ و ژیران، ۱۳۸۱: ۱۴۷-۱۳۷)



### ج) ارتباط رب‌النوع‌ها

میان هادس و دیونوسوس رب‌النوع سرمستی، رشته اتصال نامرئی وجود دارد. دیونوسوس و هادس ظاهراً نسخه بدل یکدیگرند و میان این دو رب‌النوع ارتباط زیادی است. دیونوسوس، رب‌النوع گیاه و باروری نیز بود. او را به خاطر ایجاد فصل‌ها پرستش می‌کردند و مانند پرسفون بخشی از هر سال را در جهان زیرین زندگی می‌کرد. دیونوسوس، رنج، تجزیه‌شدن و تولد مجدد را همچون دوره‌هایی از جنون می‌شناخت، پس به جهان زیرین و قلمرو هادس نزول کرد (بولن، ۱۳۹۳: ۱۵۰ و ۱۵۱). همان‌گونه خواهیم دید، در شخصیت و زندگی صادق هدایت، این دو رب‌النوع، قلمروهای یکدیگر را درمی‌نوردند. از جهت دیگر، هفائستوس، با دو رب‌النوع دیگر، مرزهای مشترکی دارد. در دنیای اساطیر، دیونوسوس، هفائستوس را مدهوش، سوار الاغ کرد و به المپ برد. دیونوسوس متوسل به زور نشد، بلکه موضع سرسختانه هفائستوس را تضعیف کرد و در آن‌جایی که آرس ناکام ماند، موفق شد. او به قلمرو هفائستوس وارد شد و با استفاده از الکل او را نرم کرد. در زندگی عادی نیز هفائستوس قادر نیست که جذب گروه شود و صرفاً می‌تواند با مرد دیونوسوسی که زیبایی و رنج را می‌شناسد و از ابراز علاقه خود ترسی ندارد، پیوند نزدیک برقرار کند (همان: ۳۳۱).

### چ) رب‌النوع هادس و هدایت

همان‌گونه که اشاره شد، هادس، هم نام رب‌النوع جهان زیرین است و هم خود جهان زیرین. پس این دو کهن‌الگو برای هادس وجود دارد: یکی الگوی شخصیتی و دیگری قلمروی کهن‌الگویی (مکان) که در زیر توضیح داده می‌شود:

#### چ-۱) هادس به عنوان الگوی شخصیتی

هادس «فردی منزوی است که گوشه عزلت اختیار کرده و توجهی به جهان بیرون ندارد. او معنای هر آنچه را که در جهان برایش مهم و پرمعنی بوده، از دست داده و حالا مانند ارواحی که در جهان زیرین هستند، زندگی می‌کند. او عاری از سرزندگی است و مخصوصاً اگر افسرده هم باشد، این احتمال وجود دارد که در سال‌های آخر عمر تبدیل به

هادسی منزوی و بدبین شود. اگر مرد هادسی نتواند پاسخ قابل قبولی به این سؤال که «چه می‌کنی؟» بدهد، در دنیای مردان تبدیل به مردی نامرئی می‌شود. اگر خانواده‌ای نداشته باشد، ممکن است تنها در اتاقی از هتلی موقت در بخشی از یک شهر بزرگ زندگی کند. چنین مکانی شبیه جهان زیرین است و او نیز همچون هادس نامرئی است. اگر انسانی به واسطه الگوی شخصیتی و محیط پیرامون خود، چاره‌ای جز زندگی همچون هادس نداشته باشد، ممکن است تنهایی را ترجیح بدهد و نخواهد مورد توجه قرار بگیرد و یا آزار ببیند (رک: همان: ۱۵۴ و ۱۵۳). به نظر می‌رسد، مهم‌ترین وجه تفکر تیپ هادس، تمایز غلظت و عمق این تفکرات از تشخیص بیماری افسردگی است. در حقیقت هادس از ماهیت اتفاقات و پدیده‌ها سؤال می‌کند و شاخص‌های مالی و معادلات قدرت زئوسی، برای او بی‌اهمیت است.

غالب بودن رب‌النوع هادس از همان دوران کودکی و نوجوانی هدایت چیزی است که مورد توجه دوستان و آشنایان وی قرار گرفته بود. فرزانه در خاطراتی که از وی نقل می‌کند، در این باره می‌گوید: «دیشب مرا به زور کشاندند به خانه یکی از قوم و خویش‌ها. من که اصلاً حوصله این جور مهمانی‌ها و برخوردهایش را ندارم، به‌خصوص چون معروف شده که صادق هدایت حرف‌های بامزه می‌زند و خوب متلک می‌گوید، خیال داشتند دلقکشان بشوم تا یک دل سیر بخندند. (فرزانه، ۱۳۷۲: ۱۷۱). آئینا بهار، باز هم در زندگی‌نامه هدایت به این مسئله اشاره می‌کند که او از سن هفت، هشت سالگی دوستان و همبازیان زیادی نداشت. از کودکی که بیشتر وقت خود را در میان زن‌های خانه می‌گذراند و وقتی وارد مدرسه علمیه شد، با دو دوست هم‌بازیش، خسرو هدایت و منوچهر هدایت بیش‌تر مأنوس شد. او پسری خجالتی، گوشه‌گیر، بسیار حساس و اغلب گرفته بود (بهار، ۱۳۸۲: ۲۳). هدایت پسر هادسی بود و «پسر هادسی از اینکه با خود خلوت کند و تنها باشد، لذت می‌برد و ترجیح می‌دهد که وقتش را با خود و یا شاید با دوستی خیالی سپری کند» (بولن، ۱۳۹۳: ۱۶۴). یکی دیگر از مواردی که به منزوی بودن هدایت برمی‌گردد، اجتناب از فضل‌فروشی است (بهار، ۱۳۸۲: ۱۷). بی‌علاقگی به مراسم عروسی برادرش و کلاً این برو و بیا‌های خاص از ویژگی‌های هدایت بود. او اصولاً آدم گوشه‌گیری بود. دوست نداشت وارد این قبیل رفت و آمدها بشود (جمشیدی، ۱۳۷۳: ۱۸۴).

شخصیت‌های هادسی، شخصیت‌هایی‌اند که به اندازه‌ای در دنیای مردگان زندگی کرده‌اند که محاسبات دنیای زئوس‌ها در زندگی، برای آنها اهمیتی ندارد، تولد او یک اتفاق نادرست بوده و بقیه اتفاقات زندگی نیز همین حالت را دارند. در سال ۱۳۲۴، هدایت به درخواست خانه فرهنگ شوروی، شرح حال مختصری می‌نویسد که به شرح زیر است و نشانه‌های هادسی بودن وی یعنی نارضایتی از زندگی در آن موج می‌زند:

«من همان‌قدر از شرح حال خودم رم می‌کنم که در مقابل تبلیغات امریکایی مآبانه. آیا دانستن تاریخ تولدم به درد چه کسی می‌خورد؟ شرح حال من هیچ نکته برجسته‌ای دربر ندارد نه پیش‌آمد قابل توجهی در آن رخ داده، نه عنوانی داشته‌ام، نه دیپلم مهمی در دست دارم و نه در مدرسه شاگرد درخشانی بوده‌ام، بلکه برعکس همیشه با عدم موفقیت روبه‌رو شده‌ام. در اداراتی که کار کرده‌ام همیشه عضو مبهم و گمنامی بوده‌ام و رؤسایم از من دل‌خونی داشته‌اند؛ به طوری که هر وقت استعفا داده‌ام با شادی هذیان‌آوری پذیرفته شده است و روی هم رفته، موجود بی‌مصرف، قضاوت محیط درباره من می‌باشد» (بهارلو، ۱۳۷۴: ۴۰ و ۳۹). همان‌گونه که در این زندگی‌نامه خودنوشت دیده می‌شود، هدایت شخصی منزوی است و یکی از ویژگی‌های رب‌النوع هفائستوس، گوشه‌گیری و انزوا است. بولن نیز معتقد است: «حضور کهن‌الگوی هفائستوسی در مرد یا زن باعث می‌شود که او درباره احساسات خود حرف نزند. او ترجیح می‌دهد به کنج کارگاه عواطف بخزد و در خلوت خویش کار کند.» (بولن، ۱۳۹۳: ۳۲۳)

#### چ-۲) هادس به عنوان قلمرو کهن‌الگویی

همان‌گونه که اشاره شد، هادس قلمرو مردگان است. برای یونانیان، هادس در حیطه مردگان و جایی است که ارواح پس از مرگ برای همیشه در آنجا سکونت می‌کنند، سایه یک روح هستند. هادس به عنوان مکان کهن‌الگویی، به معنای جهان بعدی و باور به زندگی ارواح پس از مرگ است (همان: ۱۶۰ و ۱۶۱). حتی اگر شناختی بسیار کوتاه از زندگی و آثار صادق هدایت داشته باشیم، متوجه می‌شویم که وی بیشتر عمر خود را در قلمرو هادس گذرانده است. از همان دوران کودکی «غریزه مرگ مسلط بر تمام غرایز نویسنده

است» (فرزانه، ۱۳۷۲: ۲۹۵). چند رویداد زیر در زندگی هدایت نشان‌دهنده مرگ‌اندیشی فراوان وی است:

- هدایت در نوجوانی زمانی که باید در پی شور و هیجان‌های دوران نوجوانی باشد، روزنامه‌دیواری‌ای به نام «ندای اموات» می‌سازد (جمشیدی، ۱۳۷۳: ۴۲).

- در «گان» مقاله‌ای در مورد مرگ نوشت و در مجله ایران‌شهر چاپ کرد. این مقاله در واقع ستایش باورنکردنی از نفس مرگ است (بهار، ۱۳۸۲: ۴۹ و ۵۳).

- او در پاریس - احتمالاً در سال ۱۳۰۷ اتفاق افتاده - خود را در رودخانه مارن می‌اندازد که نجات می‌یابد (همان: ۶۲ و ۶۳) و در سال ۱۳۳۰ در آپارتمان شماره ۲۷ در کوچه شامبی‌بونه با گاز خودکشی می‌کند.

یکی از درون‌مایه‌های اصلی در سراسر آثار هدایت، خصوصاً رمان بوف‌کور، مرگ‌اندیشی است. در این رمان، اول زنی که خود را به راوی عرضه می‌کند، می‌میرد و او زن را در چمدانی به بیرون از شهر می‌برد و در گورستانی خاک می‌کند. در قسمت دوم رمان، گویا این مرده دوباره به صورت لکاته حضور دارد. گذشته از فضایی ملال‌آور و حزن‌انگیز که از تبعات مرگ‌اندیشی در این رمان است، راوی در موارد بسیاری به صراحت از مرگ به عنوان پدیده‌ای خوب یاد می‌کند:

«تنها مرگ است که دروغ نمی‌گوید، حضور مرگ همه موهومات را نیست و نابود می‌کند. ما بچه مرگ هستیم و مرگ است که ما را از فریب‌های زندگی نجات می‌دهد. در سن‌هایی که ما هنوز زبان مردم را نمی‌فهمیم اگر گاهی در میان بازی مکث می‌کنیم، برای این است که صدای مرگ را بشنویم. و در تمام مدت زندگی مرگ است که به ما اشاره می‌کند» (هدایت، ۱۳۵۱: ۷۴).

هدایت به اندازه‌ای به مرگ می‌اندیشد که مانند رب‌النوع غالبش از دنیای زندگان بریده است: «شاید از آن‌جایی که همه روابط من با دنیای زنده‌ها بریده شده، یادگارهای گذشته نقش می‌بندد. گذشته، آینده، ساعت، روز، ماه و سال همه برایم یکسان است. مراحل مختلف بچگی و پیری برای من جز حرف‌های بوج چیز دیگری نیست» (همان: ۳۷).

«تنها چیزی که از من دلجویی می‌کرد، امید نیستی پس از مرگ بود. فکر زندگی دوباره مرا می‌ترسانید و خسته می‌کرد. من هنوز به این دنیایی که در آن زندگی می‌کردم، انس نگرفته بودم» (همان: ۱۳).

خودکشی هدایت موضوع مهمی است که در ارتباط با مرگ‌اندیشی و هادسی‌بودن وی است. تاکنون کتاب‌ها و مقالات فراوانی در مورد خودکشی وی نوشته شده است که علل و عوامل آن را بررسی کرده‌اند. برخی محیط خانوادگی، برخی شرایط اقتصادی، فکر و ناتوانی و پیری، احساسات فلسفی و دست‌یافتن به زندگی ابدی زودتر را انگیزه هدایت از خودکشی می‌دانند (جمشیدی، ۱۳۷۳: ۳۹۱ و ۳۹۰)، اما نکته مهم این است که همه این دلایل از جهتی درست و از جهتی نادرست است. درست است از آن جهت که همه این موارد در خودکشی هدایت مؤثر بوده و نادرست است به این دلیل که هدایت، هیچ‌گاه در سن بیست و شش یا چهل و نه سالگی خودکشی نکرد. خودکشی با وی زاده شده بود، با وی بزرگ شد و تعالی یافت. او تحت سلطه رب‌النوعی به نام هادس بود و هادس از همان بدو تولد تا آخر عمر نقشه خودکشی را در ذهن او می‌پرورانده است. به همین دلیل است که خودکشی از نظر هدایت، عمل ناشایستی محسوب نمی‌شده است. نگاه هدایت به خودکشی این‌گونه است: «مردن فقط این حس را دارد که اگر دانا باشی، دست خودت است. خودت نمی‌توانی به دنیای درون بیایی، ولی می‌توانی با دست خودت ریغ رحمت را سر بکشی. این تنها آزادی مطلق است که بشر دارد و به همین دلیل باید مسئولیتش را قبول کرد» (فرزانه، ۱۳۷۲: ۱۳۱). هادسی‌بودن در هر لحظه از زندگی او را به ورطه مرگ و خودکشی می‌کشاند.

### ح) دیونوسوس، هفائستوس، هادس و کودکی هدایت

همان‌گونه که می‌دانیم، برای یافتن ریشه‌ها و بن‌مایه‌های ساختار یک شخصیت، دوران کودکی، اهمیت فراوانی دارد. شاملو در این باره می‌گوید: «شالوده زندگی انسان در دوران جنینی و کودکی ریخته می‌شود» (شاملو، ۱۳۸۱: ۹). فیست نیز معتقد است، از نظر فروید، چهار یا پنج سال اول زندگی، یا مرحله کودکی، برای شکل‌گیری شخصیت اهمیت زیادی دارد (فیست، ۱۳۸۹: ۵۵). دلیل پیدایش نظریه‌هایی مثل روابط-شیء<sup>□□</sup>، نظریه‌های

مارگارت ماهلر<sup>□□□</sup> و نظریهٔ دل‌بستگی<sup>□□□□</sup> جان بولبی<sup>□□□</sup> اهمیت تجربیات اولیهٔ کودک و دوران کودکی را نشان می‌دهد. به همین دلیل در گام نخستین، به بررسی کودکی هدایت و ساختار شخصیتی وی می‌پردازیم.

بر طبق آنچه در اساطیر آمده است، دیونوسوس در کودکی مادرش مرد و او توسط خاله و دایه‌های دیگرش بزرگ شد. دیونوسوس حس مادرانگی و صمیمیت بین مادر و فرزند را تجربه نکرد و مادر در زندگی او تنها کسی بود که چند ماهی وی را حامل بود. یکی از جالب‌ترین اشتراکات رب‌النوع دیونوسوس و کودکی صادق هدایت، این است که هر دو، مادر را به معنای واقعی خود؛ یعنی کسی که او را بی‌دلیل دوست دارد و از او حمایت می‌کند، تجربه نکردند. ژئوس، دیونوسوس را به ران پایش می‌بندد و از همین دوران او مادر را نمی‌بیند و درک نمی‌کند. در اسطوره و آئین ستایش، او با مادران رضاعی و دختران پرستار احاطه می‌شد که در پرورش او ثبات نداشتند و دائماً عوض می‌شدند. او بعدها به قلمرو هادس رفت تا مادرش را پیدا کند. هفائستوس نیز هنگام تولد توسط مادر سنگدل خود طرد شد» (بولن، ۱۳۹۳: ۳۴۴).

هدایت نیز که این سه رب‌النوع، غالب بر رفتار اوست، از کودکی ارتباط خوبی با مادرش ندارد و به نوعی می‌توان گفت، در آن دوران نیز، مادر برای او چون مادر دیونوسوس مرده بود و تنها حضور خارجی داشت. فرزانه در بیان خاطرات هدایت، گره اصلی زندگی شوم هدایت را ناشی از رابطهٔ نادرست با مادرش می‌داند (فرزانه، ۱۳۷۲: ۳۲۰). نداشتن ارتباط صمیمانه با مادرش تا اندازه‌ای بود که هدایت در سفر یک سال و نیمش به پاریس، تنها سه نامه به وی می‌نویسد (بهار، ۱۳۸۲: ۶۶) و آن‌گونه که از فحوای نامه بر می‌آید، بسیار رسمی است. در این سه نامه بیش از آن‌که از حال مادر پرسیده شود، از وضعیت خود در پاریس، بی‌پولی و یا وضعیت برادرش عیسی و اوضاع مملکت می‌نویسد (بهارلو، ۱۳۷۴: ۱۱۰-۱۰۷). شومی، بداخلاقی، تندخویی و عبوسی دایهٔ وی در دوران کودکی (جمشیدی، ۱۳۷۳: ۴۲) نیز در ایجاد دید هدایت نسبت به جداافتادگی عاطفی از زنان بی‌اهمیت نبوده است. پسر دیونوسوسی مانند پسر هفائستوسی، از نظر عاطفی طرد شده است و به طیفی از تجربیاتی که با والدین خود داشته، واکنش نشان می‌دهد» (بولن، ۱۳۹۳: ۳۴۵).

یکی دیگر از ویژگی‌های مشترک کودکی دیونوسوس و هدایت، علاقه‌مندی به کارهای زنانه است. «دیونوسوس خردسال به کارهای زنانه علاقه‌مند است، زیرا دوست دارد از پنج حس خود استفاده کند. او می‌خواهد زندگیش مملو از تجارب هیجانی باشد. از لمس کردن ابریشم و خز لذت می‌برد. به رنگ‌ها علاقه دارد. از موسیقی به وجد می‌آید. آشپزخانه، بو و طعم‌هایش را به گاراژ ترجیح می‌دهد. تئاتر به مراتب بیشتر از بیس‌بال برایش جذابیت دارد. لباس در مقایسه با کامپیوتر او را شیفته می‌سازد» (همان: ۳۷۳ و ۳۷۴). هدایت نیز در دوران کودکی بیش از اینکه با پدر و دوستان همسن و سال خود باشد، با زنان خانه در ارتباط بوده است. تأثیر کاربرد ترکیباتی مثل مرده‌شور در اثر همنشینی فراوان در کودکی با زنان است (فرزانه، ۱۳۷۲: ۲۶۲). یکی دیگر از نشانه‌های ارتباط زیاد با زنان در کودکی، علاقه هدایت به مسایل ماوراءالطبیعی است (همان: ۲۶۴). «علاقه به عرفان و مسایل ماوراءالطبیعی در دنیای زنان بیشتر از مردان موثر است و در دنیای درونی و روحی مردان نیز مربوط به زن درونی آنها یعنی آنیماست؛ زیرا آنیما تجربه قدسی، نومی و الهی است و از جهت دیگر، تجربه نومی حاصل جذب و تحلیل آنیماست» (مورنو، ۱۳۸۶: ۷۲).

کودک دیونوسوسی را باید والدین او تأیید کند تا احساس مفیدبودن کند و اعتماد به نفسش را به دست آورد. «انگاره یک فرد دیونوسوسی درباره خود بیش از سایر پسران به والدینش بستگی دارد، چون او در قالب پسر نمی‌گنجد و دنیای خارج از خانواده هم او را تأیید نمی‌کند. عدم تأیید والدین، تجربه رایج در مورد پسران دیونوسوسی است، چون اگر خودشان باشند، هرگز محبوب پدر نمی‌شوند» (بولن، ۱۳۹۳: ۳۷۵). هدایت هیچ‌وقت از سوی خانواده و والدینش مورد تأیید نبود. «تنها حسن خانواده اشرافی هدایت، دادن سقف و غذایی به او بود و حتی خانواده او هرگز کارهای ادبی او را جدی نمی‌گرفت (فرزانه، ۱۳۷۲: ۳۲۰ و ۳۱۹). این نکته در مورد شخصیت‌های هادسی نیز صدق می‌کند. «معمولاً سازگاری پسر هادسی با والدینش دشوار است. او با الگوی پذیرفته‌شده برای پسران تطابق ندارد و در نتیجه آنها از سوی والدینشان احساس می‌کنند، طرد شده‌اند و حرف همدیگر را نمی‌فهمند» (بولن، ۱۳۹۳: ۱۶۳). هدایت، از همان کودکی ارتباط صمیمانه‌ای با والدینش نداشت. پدری که به اعتقاد وی به ظاهر مؤمن است؛ به وضعیت خانه پدری، عدم آزادی و مواظبت بیش از اندازه خانواده از وی اعتراض داشت و می‌گفت، مواظبت این‌ها جزو

شانس‌های منفی بنده است (فرزانه، ۱۳۷۲: ۷۵). «داشتن پرستارانی که بعداً دیوانه یا قاتل شدند، از دیگر ویژگی‌های دوران کودکی دیونوسوس است» (بولن، ۱۳۹۳: ۳۷۴). دایه هدایت عبوس و تندخو بوده است. دایه هدایت قاتل یا دیوانه نشده است یا اگر هم شده باشد در زندگی‌نامه‌هایی که زندگی او را نقل می‌کنند، نیامده است؛ اما در همان دوران کودکی، دایه از وی گریزان بوده است. جمشیدی در این باره می‌گوید؛ مدام با سایر کلفت‌ها و نوکرهای خانه دعوا و قهر می‌کرد. مرحوم مادرم با زبان خودش و حتی با رشوه دایه را متقاعد و راضی می‌کرد که نرود و بماند (جمشیدی، ۱۳۷۳: ۴۲).

### خ) ویژگی‌های کهن‌الگوی دیونوسوس

دیونوسوس، رب‌النوع باده، شور، سرمستی، وحشت، جنون و رهایی بود. او جوان‌ترین المپی‌ای بود که مادری انسانی و میرا داشت و به شراب انگور، پیچک، انجیر و درخت کاج علاقه‌مند بود. گستره‌اش طبیعت، به‌خصوص مایعات حیات‌بخش و نطفه‌دار مثل شیرۀ موجود در درخت، خون جاری در رگ‌ها، عصاره انگور و تمام جزر و مدهایی مرموز و غیرقابل کنترل طبیعت بود. شخصیت دیونوسوسی با این نیت مسکر می‌خورد که آدمی را لختی از درد و عذاب دنیا رها سازد. از همان پاراگراف اول رمان بوف‌کورر علاقه به مسکر و دیونوسوسی‌بودن هدایت، بارز و مبرهن و بر روان هدایت غالب است، وی راه علاج دردهای بشری را استفاده از افیون می‌داند؛ از دید او در زندگی زخم‌هایی هست که مثل خوره در انزوا روح را آهسته می‌خورد و می‌تراشد و تنها داروی آن، فراموشی به وسیله مسکر و خواب مصنوعی به وسیله افیون و مواد مخدره است، ولی حیف که تأثیر این داروها موقت است (ملا، ۱۳۵۱: ۳). مردان هفائستوسی برای کرخت‌کردن احساسات خود و کاهش تنش از مسکر استفاده می‌کنند (همان، ۳۵۰).

مرد هادسی نیز مانند رب‌النوع دیونوسوس، تمایل دارد تنها باشد. او به سمت درون خود کشیده می‌شود، در خود فرو می‌ماند، بر آن اساس درک و رفتار می‌کند، زندگی‌اش عاری از عواطف، ارتباطات و احساسات خودجوش می‌شود (همان، ۱۷۳) و این تنهایی زمینه اسکیزوئید را فراهم می‌کند. یکی از بارزترین خصوصیات هدایت، افسردگی وی به دلیل غالب‌بودن رب‌النوع دیونوسوس است. جالب است بدانیم که «افسردگی یکی از



مشکلات حاد و مزمن مرد هفائستوسی است که طبیعت درون‌گرایانه، گوشه‌گیری و زخم‌خوردگی‌اش آن را تشدید می‌کند» (همان: ۳۴۹). ریشه‌های افسردگی هدایت به دوران کودکی وی برمی‌گردد. طلوعی در این باره می‌گوید، دوران کودکی هدایت علاوه بر اینکه توأم با تربیت روانی صحیحی نبوده است، بلکه نوازش‌های بسیاری نیز به وی می‌شده است که سبب عقب‌ماندگی و تنبلی رشد عادی جسم و روان او شده است. زیرا کودکی که از بدو شناسایی خود برای ناچیزترین نیازهای جسمی و روحیش فکر نکرده و دائماً در ناز و نوازش به سر برده است، مغز و مشاعرش علاوه بر عدم رشد، با این تفکر شکل می‌گیرد که در تمام ادوار بعدی زندگی نیز موقعیت چنین خواهد بود. این موثرین و بدوی‌ترین عامل پیدایش امراض روانی به طور اکتسابی است (طلوعی، ۱۳۷۱: ۳۹۳).

چند اتفاق مهم در زندگی هدایت است که دقیقاً به روان‌پریشی و اسکیزوئیدی وی اشاره دارد. اول، حساسیت شدید روحی هدایت بود (همان: ۵۱۴). یکی از موارد این حساسیت، تمایل وی به گیاه‌خواری و منع گوشت‌خواری و ظلم و شکنجه به حیوانات است. بیمار اسکیزوفرنی از گوشت‌خواری رویگردان است و به مرور غذایش محدود و به گیاه‌خواری اکتفا می‌کند (همان: ۵۱۳). هدایت گاهی نیز حساسیت‌های بسیار کودکانه‌ای داشته است. مثلاً گفته‌اند که وی در پاریس برای اولین بار از دست صدای تیک‌تاک ساعت صاحب‌خانه خودکشی کرده بوده است (همان). دوم، اختلال بصری (همان: ۵۰۲) است. هدایت در پانزده سالگی چشم‌درد شدیدی می‌گیرد و شش ماه از تحصیل محروم می‌شود (بهار، ۱۳۸۲: ۱۸). به طور کلی تا آخر عمر هدایت از چشم‌درد در عذاب بود. محمود هدایت حال جسمی هدایت را بعد از برگشت از پاریس به این نحو وصف می‌کند: «شب و روز کارش خواندن و نوشتن بود. چشمش ضعیف بود. چشمش درد می‌کرد و مدام توی چشمش قطره می‌ریخت» (بهارلو، ۱۳۷۴: ۲۸۵).

علاوه بر موارد ذکر شده، سرپیچی و مخالفت‌های شدید، اقرار به خسته‌کننده‌بودن زندگی، انجام عمل ناگهانی، به فکر خودکشی‌بودن، ناسودمندی، خودبرتربینی، سوءظن و بی‌اعتمادی، بی‌توجهی به دنیا، بدبینی به خود، حس ناامنی، تصورات هذیان‌آمیز همراه با ترس و نگرانی، پنداشتن اینکه همه دشمنند، از دست‌دادن ابتکار عمل، اختلال شخصیت،

میل بازگشت به کودکی، خودکشی و حساسیت روحی همه مواردی است که از او یک بیمار افسرده و اسکیزوئید ساخته است (طلوعی، ۱۳۷۸: ۵۲۸-۳۹۳).

دیونوسوس علیه قوانین روزمره و عادی عصیان می‌کرد. هدایت شخصیتی عصیانی، یاغی و انقلابی است. عصیان هدایت در مخالفت علیه قانون‌های خانوادگی و سنتی نیز پیدا است. فرزانه در بیان خاطرات می‌گوید، بارها از زبان خود هدایت شنیدم که از مصاحبت با خانواده‌اش متنفر بود و این بیزاری به اشکال مختلف در غالب نوشته‌هایش دیده می‌شود. برای اینکه با افراد خانواده همراه نشود، به بهانه اینکه دلش برای حیوانات می‌سوزد، گوشت نمی‌خورد یا برخلاف رسم جاری مسلمانان که سگ را نجس می‌دانند، به این حیوان علاقه زیاد نشان می‌دهد و حیوانات را در مقابل آدم‌های زورگویی می‌ستاید (فرزانه، ۱۳۷۲: ۲۶۲). پایان عصیان وی در زندگی، خودکشی او با گاز است.

دیوانگی و سرمستی این رب‌النوع باعث شد که او تا حدی با کهن‌الگوی کودک الهی یکی شود. «یکی از انگاره‌های بیانگر دیونوسوس، کودک الهی بودن است. یکی دیگر از ویژگی‌های کودک الهی این است که «اگر فرد با کهن‌الگوی کودک الهی یکی شود، تطابق با زندگی عادی دشوار می‌شود. او به توجه و شناخت خاصی نیاز دارد و وقتی به خاص بودنش توجه نشود، می‌رنجد» (بولز، ۱۳۹۳: ۳۶۴). کهن‌الگوی کودک الهی حاوی حس ویژه از یگانگی و تقدیر است. در رویاهای مردم معاصر این کهن‌الگو به صورت پیش‌سرس ظاهر می‌شود و با بیننده خواب صحبت می‌کند و آشکار است که کودکی عادی نیست. احساسی شخصی دال بر اینکه زندگی «من» معنایی مقدس دارد و یا هر دو عنصر انسانی و الهی در روح «من» وجود دارند، زمانی جلوه می‌کند که شخصی یا کهن‌الگوی کودک الهی در تماس باشد. رمان بوف‌کور به اندازه‌ای دارای فضایی وهم‌آلود است که اگر آن را به عنوان رؤیایی طولانی بررسی کنیم، کهن‌الگوی کودک الهی، عنصر شاخص و پایدار این رؤیاست. تمامی بخش‌های این رمان به نوعی در پی پاسخ به این سؤال در روان هدایت است که من تنها این جسمی که متلاشی می‌شود، نیستم (شمیسا، ۱۳۸۳: ۶۲). هدایت به اندازه‌ای در رفت و آمد با آنیما و ناخودآگاه خود است که در پایان رمان به دلیل شناخت دنیای درونی خود و غلبگی کهن‌الگوی کودک الهی و دیونوسوس، خود را برتر از همه می‌بیند: «نمی‌دانم! مثل دیوانه‌ها شده بودم و از درد خودم کیف می‌کردم، یک کیف ورای

بشری، کیفی که فقط من می‌توانستم بکنم و خداها هم اگر وجود داشتند، نمی‌توانستند تا این اندازه کیف بکنند. در آن وقت به برتری خودم پی بردم؛ برتری خودم به رجاله‌ها، به طبیعت، به خداها حس کردم، یک جریان جاودانی و لایتناهی در خودم حس می‌کردم (هدایت، ۱۳۵۱: ۱۳). در جای دیگری، باز هم به این بزرگانگاری اشاره می‌کند: «بالاخره می‌فهمم که نیمچه خدا شده بودم. ماورای همهٔ احتیاجات پست و پوچ مردم بودم، جریانِ ابدیت و جاودانی را در خودم حس می‌کردم» (همان: ۹۰).

#### د) جوان ابدی

یونگ، جوان ابدی بودن را جوان خالص<sup>□□</sup> بودن می‌نامد. جوانی با کهن‌الگوی دیونوسوس از نظر عاطفی تندرست است و تعهدات، قوانین و قرار ملاقات‌ها را فراموش می‌کند. به نظر نمی‌رسد که او بتواند برای رسیدن به اهداف درازمدت خود را ملزم به انجام کاری ثابت کند. او در قبال روابط با دوام، احساس تعهد نمی‌کند و با نظم و ثبات بیگانه است. ممکن است بسیار دمدمی مزاج باشد. لحظه‌ای عمیقاً مأیوس شود و لحظه‌ای دیگر از شدت سرمستی به اوج برسد» (رک: بولن، ۱۳۹۳: ۳۶۴ و ۳۶۵). یکی از بارزترین نشانه‌های جوان ابدی و نداشتن ثبات در زندگی هدایت، تغییر رشته تحصیلی و شغل بوده است. هدایت، سه رشته تحصیلی را به طور کوتاه و ناقص در دانشگاه‌های اروپا خوانده است. در مدت شش ماهی که در بلژیک به سر می‌برده، گفته شده، دورهٔ مهندسی را می‌خوانده است و در پاریس، این رشته را در مهندسی معماری ادامه داده که آن هم چندماهی طول نکشیده است. وی در قسمتی از نامه‌هایش نوشته است که برای رشتهٔ دندان‌سازی نیز انتخاب شدم (بهار، ۱۳۸۲: ۵۸ و ۵۹). تغییر شغل نیز یکی از مواردی است که او را در گروه جوان ابدی بودن قرار می‌دهد. هدایت به استخدام بانک ملی در می‌آید (همان: ۱۱۱) و بعد از مدتی استعفا می‌دهد و در ادارهٔ کل تجارت استخدام می‌شود (همان: ۱۷۹) و سپس تقاضای انتقال به وزارت امور خارجه را می‌کند و در نهایت در آژانس پاریس و شرکت کل ساختمان در پاریس مشغول به کار می‌شود که از این‌ها نیز کناره‌گیری می‌کند (همان: ۲۳۹). در داستان بوف‌کور نیز حس‌ها و حالاتِ راوی در لحظه و آنی تغییر می‌کند. برای نمونه، احساس راوی به دختر مورد و صفش، یک لحظه احساسیِ ماورای فلسفه است و

یک لحظه برای او هیچ ارزشی ندارد: «اگرچه نوازش نگاه و کیف عمیقی که از دیدنش برده بودم، یک‌طرفه بود و جوابی برایم نداشت- زیرا او مرا ندیده بود- ولی احتیاج به این چشم‌ها داشتم و فقط یک نگاه او کافی بود که همه مشکلات فلسفی و معماهای الهی را برایم حل بکند. به یک نگاه او دیگر، رمز و اسراری برایم وجود نداشت» (هدایت، ۱۳۵۱: ۱۲). یا در جای دیگری باز هم همین دختر پیش اوست و او را حس می‌کند، اما در لحظه بعدی می‌گوید، حس می‌کنم، بین ما هیچ رابطه‌ای وجود نداشت: «همین‌طور دراز کشیده بود، ناخن انگشت سبابه دست چپش را می‌جوید. هر چه به صورتش نگاه کردم، مثل این بود که او از من به کلی دور است. ناگهان حس کردم که من به هیچ‌وجه از مکنونات قلبی او خبر نداشتم و هیچ رابطه‌ای بین ما وجود ندارد (همان: ۱۵).

جوان ابدی‌بودن، از او یک شخصیت دوگانه می‌سازد؛ زیرا دیونوسوس، کهن‌الگوی تضادهای شدید است. هنگامی که این جنبه کهن‌الگویی غالب می‌شود، فرد می‌تواند به سرعت از میان دو مرحله متضاد عبور کند. رویدادهای کوچک، تغییرات احساسی بزرگی را در او به وجود می‌آورند. وقتی با مرد(زنی) که دارای چنین خلق و خوی متضادی است، رابطه پیدا کنیم، در یک لحظه با فردی ارجمند و در لحظه‌ای دیگر با هیولایی وحشت‌ناک روبه‌رو هستیم (بولن، ۱۳۹۳: ۳۶۹). بهار در این باره می‌گوید: «هدایت معمولاً دو حالت روانی کاملاً متفاوت و متضاد داشت. یا سر لطف بود یا سر غضب. وقتی او را می‌دیدم، گاهی شوخ و خنده‌دار بود و گاهی برعکس، اخمو و ترش‌رو، گاهی سر لطف بود و گاهی سر غضب» (بهار، ۱۳۸۲: ۱۷۰).

#### ذ) دیونوسوس و زنان

در اسطوره‌ها و آئین ستایش، دیونوسوس توسط زنان احاطه شده بود. مادران و دختران پرستار دیونوسوس جوان، فرزندان الهی، عاشقان سرمست، مایندها<sup>□□□</sup> و باخانه<sup>□□□□</sup> دیوانه نامیده می‌شدند. نتیجه احتمالی تحت سلطه کهن‌الگوی دیونوسوسی بودن، مردی است که ارتباط درونی با زنان را ترجیح می‌دهد، عاشق زن‌هاست، با آنان یکی می‌شود و تجربه‌هایشان را درک می‌کند (رک: بولن، ۱۳۹۳: ۳۵۱-۳۷۸). جالب است بدانیم، برای مرد هفائستوسی نیز زنان اهمیت زیادی دارند و می‌توانند چنین مردی را درهم

بشکنند یا او را بسازند. شاخص‌ترین آدم‌های زندگی او زنان-مادر، معلم، مدیر، صاحبان گالری، روسا هستند. تحسین اصیل وی از زنان جسور یا زیبا باعث می‌شود که آنان به او توجه کنند و در عین حال بر او مسلط شوند (همان: ۳۳۶).

ارتباط هدایت را با زنان می‌توان در دو مرحله از زندگی وی بررسی کرد. یکی دوران کودکی است و دیگری دوران بزرگسالی و آثار وی. دوران کودکی هدایت و ارتباط با مادر و دایه‌اش را مورد بررسی قرار دادیم. در بزرگسالی، همان‌گونه که در زندگی‌نامه وی آمده است، غیر از مادر، دایه و دختری فرانسوی که عاشق هدایت شده است، زنان زیادی در اطراف وی نبوده‌اند. عدم ارتباط صمیمانه با مادرش، عدم یادگیری مهارت ارتباط و درخودفروفتگی بر ارتباط با زنان در دنیای بزرگسالی تأثیر گذاشته است. کاتوزیان در مقاله‌ای که در مورد زن در آثار هدایت نوشته است، نتیجه می‌گیرد، زن در آثار هدایت دست‌کم از نظر جنسی و عاطفی، موجودی بیگانه و ناشناخته باقی می‌ماند (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۱۴۵). ترس هدایت از زنان در بزرگسالی در دنیای بیرونی، در خاطرات فرزانه آمده است. وی روزی از هدایت سؤال می‌کند که برخی از رفقایم می‌گویند که شما با زن‌ها میانه خوبی ندارید؛ حال اینکه من یک دوست دارم که دلش می‌خواهد، شما را ببیند. هدایت نام آن دوست که دختر حاج حسین است را می‌پذیرد و در یک کافه با وی قرار می‌گذارد. از این خواهش، هدایت پلی می‌زند به خاطره مادرش که از روی عمد کلفت‌های زشت انتخاب می‌کرده که مبادا پدرش عاشق آنها شود (فرزانه، ۱۳۷۳: ۴۸). در جای دیگری در همین کتاب می‌گوید، حالا که پیر شده متوجه می‌شوم که فقط به خاطر او نبوده یا اصلاً به خاطر من بوده که مبادا دست از پا خطا کنم (همان: ۱۷۵). نکته دیگر این است که هدایت در ارتباط با زنان به علت حجب و کم‌رویی خاص بسیار خجالتی و ترسو بوده است. برای او صحبت کردن و معاشرت با زن‌ها ناراحتی شدید داشته است. این شاید از یک درد جسمی یا وحشت از زن ناشی می‌شد (همان: ۲۶۶). هدایت از این ترس درونی است که حتی در پاسخ به عشق شدید دختر پاریسی می‌گوید، حوصله‌اش را ندارم (همان: ۵۷ و ۵۸). این نکته در مورد رب‌النوع هادس نیز صدق می‌کند. او نیز در برقراری ارتباط با زنان ناموفق است. با اینکه ممکن است در مجامع، رابطه جذاب و گرمی را ایجاد کند، اما معمولاً دیده نمی‌شود (بولن، ۱۳۹۳: ۱۶۷).

این سه رب‌النوع، علاقه زیادی به زنان دارند و این علاقه را باید در جایی پاسخ بگویند. هدایت به دلیل نداشتن مهارت برقراری ارتباط با زنان به دنیای درونی‌اش متوسل می‌شود. ارتباط فراوان هدایت با زنان در دنیای درونی خود از تمام آثارش پیداست. در این میان، بوفکور از اهمیت دیگری برخوردار است. بارزترین و بیشترین ویژگی این رمان، حضور زنان و تجربه‌های راوی با آنها در نقش‌های متفاوت است. در این رمان، راوی و مخاطب با یک زن روبروست که اسامی و نقش‌های متعددی دارد. زنی که گاهی لکاته یا دایه و به نوعی، مادر و گاهی نیز زن اثیری است. این اسامی گوناگون هر کدام بخشی از کهن‌الگوی روح زنانه هدایت - که یونگ آن را آنیما نامید - در برمی‌گیرد. هدایت در دو بخش بوفکور در پی شناخت اوست. شمیسا در این باره می‌گوید، «این داستان سمبلیک است و مفهوم آن ازدواج جادویی با خود یعنی با جنبه مؤنث روان یا آنیماست: وحدت بین مذکر و مؤنث. در بخش اول با جنبه اهورایی آنیما مواجه و در بخش دوم با جنبه اهریمنی (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۵۲). در بخش اول، زن اثیری، روح و نیروی حیاتی است. لباس سیاه او دلالت بر این دارد که آنیما مجهول است و به جهان سیاهی‌ها و تاریکی‌ها تعلق دارد (همان: ۱۶۳). زن اثیری همان جنبه اهورایی آنیماست و در بخش دوم، لکاته، جنبه سایه‌وار و اهریمنی اوست.

آنیمای هدایت، وابسته به جهان زیرین و ملکه جهان زیرین و تحت تأثیر رب‌النوع پرسفون است. «در جایگاه ملکه جهان زیرین، پرسفون خدایانویی بالغ است که بر گستره ارواح مردگان نظارت دارد. راهنمای زنده‌هایی است که به آن دیار سفر می‌کنند و نیز به هر آنچه می‌خواهد، دست می‌یابد. وقتی پرسفون، ملکه جهان زیرین شد، هر زمان که قهرمانان مؤنث و مذکر اسطوره‌های یونانی، به جهان زیرین فرود می‌آمدند، پرسفون، مهمان‌دار و راهنمای ایشان می‌شد. این شخصیت زن آنیمایی است که خود را با خواسته‌های مرد تطبیق می‌دهد، برای مردش خود را زیبا و از مردش دلبری می‌کند و رضایتش را می‌طلبد. پرسفون دارای دو جنبه است: یکی پرسفون دوشیزه و دیگری پرسفون ملکه جهان زیرین. این دوگانگی خود را به شکل دو کهن‌نمونه رفتاری متفاوت نشان می‌دهد (بولن، ۱۳۸۶: ۲۶۰-۲۵۷). پرسفون سه گروه از مردان را جذب می‌کند، مردانی که چون او جوان و بی‌تجربه‌اند؛ مردان سرسختی که شیفته ظرافت و معصومیت او می‌شوند و نیز مردانی که در

ارتباط با زنان بزرگسال و عاقل راحت نیستند و مشکل دارند (همان: ۲۱۳). همان‌گونه که گفته شد، هدایت به دلیل نداشتن مهارت در ارتباط با زنان در سنین بالا، نیاز به رابطه با زنان را به دنیای درون خود انتقال داده است و چه کهن‌الگویی بهتر از پرسفون که در دنیای مردگان است، می‌تواند بار این نیاز را به دوش بکشد. پرسفون خدایانوی جهان مردگان است و هدایت نیز در جهان هادسی با آنیمای خود که در آن جا ساکن است، دیدار می‌کند. بولن در تأیید این سخن می‌گوید: «مردی هم که به صورت هادس منزوی زندگی می‌کند، ممکن است پرسفونی خیالی و ذهنی داشته باشد» (همان: ۱۵۱). بخش اعظم رمان بوف‌کور، حاصل دیدار هدایت هادسی و پرسفون رؤیایی است و این دیدار در فضایی وهم‌آلود و دنیای مردگان روی داده است. اولین دیدار بین او و آنیمای پرسفونی به صورت شعاع آفتابی گذرنده است که بعد از لحظه‌ای در گرداب تاریکی محو می‌شود:

«در این دنیای پست پر از فقر و مسکنت، برای نخستین بار گمان کردم که در زندگی من یک شعاع آفتاب درخشید، اما افسوس، این شعاع آفتاب نبود، بلکه فقط یک پرتو گذرنده، یک ستارهٔ پرنده بود که به صورت یک زن یا فرشته به من تجلی کرد و در روشنایی آن یک لحظه، فقط یک ثانیه، همهٔ بدبختی‌های زندگی خودم را دیدم و به عظمت و شکوه آن پی بردم و بعد این پرتو در گرداب تاریکی که باید ناپدید بشود، دوباره ناپدید شد» (هل‌ایت، ۱۳۵۱: ۵). این دیدار بارها به اشکال مختلف در این رمان تکرار می‌شود. برای نمونه در بخشی از این داستان آمده است: «برای اینکه دستم به رف برسد، چهارپایه‌ای را که آنجا بود، زیر پایم گذاشتم، ولی همین که آدمم بغلی را بردارم، ناگهان از سوراخ هواخور رف چشمم به بیرون افتاد؛ دیدم در صحرای پشت اتاقم پیرمردی قوزکرده، زیر درخت سروی نشسته بود و یک دختر جوان، نه، یک فرشتهٔ آسمانی، جلو او ایستاده خم شده بود و با دست راستش گل نیلوفر کبودی به او تعارف می‌کرد؛ در حالی که پیرمرد ناخن انگشت سبابهٔ دست چپش را می‌جوید» (هل‌ایت، ۱۳۵۱: ۸). دختر، جلوی پیرمرد قوزکرده، زیر درخت سروی نشسته و با دست راستش گل نیلوفر تعارف می‌کند. نیلوفر بوف‌کور، نیلوفر باغی است که مشخصهٔ آن رشد سریع، همه‌گیر، پیچش و خزندگی است و بدین ترتیب دختر می‌خواهد حیات، زندگی، رشد و بيمرگی را به پیرمرد هدیه دهد. سرو نیز رمز جاودانگی و حیات است و به آیین‌های کفن و دفن مربوط است. رف در

سمبل‌شناسی خانه، رمز فاصله بین خودآگاهی و ناخودآگاهی است (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۶۶). درخت «ساحت زنانه و مادرانه دارد؛ زیرا نگاهبان، درآغوش‌کش، روزی‌رسان و میوه‌دهنده است» (دوبوکور، ۱۳۷۳: ۲۰). در برخی از تصاویر «سیمای آدمی و غالباً زنی است، جایگزین تنه درخت شده و این تأییدی بر ساحت زنانه و مادرانه این صورت مثالی است» (همان: ۲۹). آب در این رمان، نیز همان ضمیر ناخودآگاه است (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۱۹) و «آنیما غالباً با آب و خاک در ارتباط است» (فورد هام، ۱۳۵۶: ۹۹). بنابراین، نماد آب و درخت ما را به سمت کهن‌الگوی آنیمای پرسفون‌وار هدایت می‌کنند. همان‌طور که دختر پرسفونی راهنمای جهان زیرین است و خود را وقف همسرش می‌کند، شخصیت مؤنث رمان بوف کور نیز تمام تلاشش را می‌کند که هدایت را به جهان زیرین که جهان ابدیت است، ببرد. خاطره دختر و درخت سرو و چهره ظاهری و رفتاری آنیمای پرسفون‌وار در این داستان چندبار تداعی می‌شود.

یکی از ویژگی‌های رب‌النوع دیونوسوس، فرافکنی مادر-معشوق است. دیونوسوس، به دنبال مادری که مهربان باشد و معشوقی که به او عشق هدیه کند. به همین دلیل است که او در پی کسی است که هم برای او معشوق باشد و هم مادر. «اغلب مردانی که با این کهن‌الگو یکی شده‌اند، در جست‌وجوی زن ایده‌آلی هستند که هم مادر و هم عاشق باشد. مجموعه روابط او جست‌وجویی ناموفق برای اوست، به‌خصوص اگر بین پسر و مادر، جدایی فیزیکی و یا عاطفی روی داده باشد» (بولن، ۱۳۹۳: ۳۶۶). فرافکنی مادر-معشوق در این داستان نمود فراوان دارد. در رمان بوف‌کور راوی ادعا می‌کند، چون دایه او و زنش یکی و مادر هر دوی آنها مشترک بوده است، او دختر مادر مشترکشان را به این دلیل که مادر او را دوست داشته است، به زنی گرفته است: «نه‌جون دایه هر دومان است؛ چون نه تنها من و زخم خویش و قوم نزدیک بودیم؛ بلکه نه‌جون هر دومان را با هم شیر داده بود. اصلاً مادر او مادر من هم بود؛ چون من اصلاً مادر و پدرم را ندیده‌ام و مادر او مرا بزرگ کرد. مادر او بود که مثل مادرم دوستش داشتم و برای همین علاقه بود که دخترش را به زنی گرفتم (هدایت، ۱۳۵۱: ۴۱۰ و ۴۰). در ادامه صراحتاً به مادرانگی این معشوق اشاره می‌کند: «دخترم-مقصودش زخم- آن لکاته آمده بود بر سر بالین من و سرم را روی زانویش گذاشته بود، مثل بچه‌ها مرا تکان می‌داده. گویا حس پرستاری مادری در او بیدار



شده بود» (همان: ۵۱). در جای دیگری در این رمان از اینکه زن (معشوق) او برای او نمی‌تواند مادر باشد و از او حمایت کند، شکایت می‌کند: «اگر زنم آن لکاته به من رسیدگی می‌کرد، من هرگز ننه‌جون را به خودم راه نمی‌دادم، چون پیش خودم گمان می‌کردم، دایره فکر و حس زیبایی زنم بیش از دایه‌ام بود و با اینکه فقط شهوت، این حس شرم و حیا را برای من به وجود آورده بود. از این جهت پیش دایه‌ام کمتر رودرواسی داشتم و فقط او بود که به من رسیدگی می‌کرد» (همان: ۶۴).

### ر) دیونوسوس، هادس و شغل

شخصیت هادسی، به تقویت تجربه‌های درونی و ذهنی در قالب یک حرفه علاقه دارد. او خواهان شغلی است که در آن چالشی وجود نداشته باشد، چون زندگی حقیقی او در درونش جریان دارد (بولن، ۱۳۹۳: ۱۶۶). مرد دیونوسوسی نیز اگر در جستجوی سرمستی باشد و به سمت عرفان و دین کشیده شود، شاید کشیش شود و به شرکت در مراسم دینی و عوالم معنوی مایل پیدا کند. مرد دیونوسوسی به سمت مشاغل رقابتی که ریشه در جاه‌طلبی دارند، کشیده نمی‌شود و در ضمن علاقه‌ای به دنیای آکادمیک و دانشگاه ندارد. کسب قدرت، شهرت و اعتبار برایش بی‌معنی است. بنابراین بدیهی است که در دنیای کار، دچار مشکل می‌شود. تعداد بی‌شماری از افراد کم‌کار یا کسانی که استخدام نشده‌اند و موفقیت چشم‌گیری در دنیای حرفه‌ای ندارند، دیونوسوسی هستند. برخی از مردان دیونوسوسی در محیط‌های خلاق موفق هستند. در چنین فضاهایی استعداد و تجربه‌گیرکردن در بُعد تاریک شخصیت خود به کارشان می‌آید (همان: ۳۷۸ و ۳۷۷). نوع کار و حرفه هدایت، غالب‌بودن کهن‌الگوی هادس و دیونوسوس را به طور کامل نشان می‌دهد. هدایت، در عرصه حرفه، هادسی است؛ زیرا شغلی را انتخاب می‌کند که بیشتر و بیشتر او را در دنیای درونش نگه می‌دارد. او ادبیات و داستان‌نویسی را برمی‌گزیند تا بیشتر با هادس درونش در ارتباط باشد و در عین حال، این دنیا به دلیل قطع ارتباط با دغدغه‌های زندگی زندگان، جایگاهی برای خلاقیت است. نمونه این سفر و این اثر، بوف‌کور است.

از جهت دیگر، هدایت، دیونوسوسی است؛ زیرا همان‌گونه که گفتیم، هدایت دائماً، شغلی که با روحیه‌ی وی هارمونی ندارند، عوض می‌کند و در آن موفقیتی به دست نمی‌آورد؛ زیرا هدایت تحمل شغل‌های دیوانی و اداری را ندارند (بهار، ۱۳۸۲: ۱۱۰). از جهت دیگر، هدایت علاقه به علوم غریبه داشته است. او از نوجوانی به علوم مربوط به ماوراءالطبیعی مثل جفر و اسطرلاب، علوم خفیه، کف‌بینی و رمل توجه نشان می‌داده است (جمشیدی، ۱۳۶۳: ۴۳). این علایق نیز علایقی است که وابسته به دنیای ذهنی دیونوسوسی است که مرزی مشترک با عرفان و تجربه‌های ماورایی دارد.

### نتیجه

براساس آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که صادق هدایت، تحت سلطه‌ی سه رب‌النوع هادس، دیونوسوس و پرسفون است. رب‌النوع هادس و زندگی در دنیای مردگان و هفائستوس، باعث افسردگی و در نهایت باعث خودکشی وی شده است. رب‌النوع دیونوسوس، حالتی از شور، سرمستی و عصیان، کودک الهی، جوان ابدی، شخصیتی دوگانه، غیرقابل پیش‌بینی بودن، تضادهای شدید درونی، لذت و درد همزمان؛ هدایت را در زندگی و آثار وی خصوصاً بوف‌کور را به وجود آورده است. وی به دلیل علاقه‌ی زیاد به ارتباط با زنان و نداشتن مهارت کافی برای آن، تجربه‌ی ارتباط با زنان را در آثار خود گنجانده و می‌توان گفت، این زنان به نوعی نموداری از وجه زنانه‌ی روح هدایتند. چهره‌ی آنیمای هدایت دارای ویژگی‌های پرسفون است و با دنیای هادس و ملکه‌ی جهان زیرین در ارتباط است.

## پی‌نوشت

۱. در این باره در بخش ارتباط دیونیزوس و زنان در بزرگسالی توضیح داده می‌شود.

## منابع

۱. بهار، آتینا، (۱۳۸۲)، *زندگی صادق هدایت*، تهران، شرکت توسعه کتاب‌خانه‌های ایران.
۲. بهارلو، محمد، (۱۳۷۴)، *نامه‌های صادق هدایت*، تهران، اوجا، چاپ اول.
۳. بولن، جین شینودا، (۱۳۹۳)، *نمادهای اسطوره‌ای و روانشناسی مردان*، ترجمه مینو پرنیانی و همکاری پرتو پارسی، تهران، آشیان، چاپ سوم.
۴. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۶)، *نمادهای اسطوره‌ای و روانشناسی زنان*، ترجمه آذر یوسفی، تهران، روشن‌گران و مطالعات زنان، چاپ چهارم.
۵. بولتون، لسلی، (۱۳۹۳)، *اسطوره‌شناسی یونان و روم*، ترجمه آرمان صالحی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، چاپ اول.
۶. جمشیدی، اسماعیل، (۱۳۷۳)، *خودکشی صادق هدایت*، تهران، زرین.
۷. دویوکور، مونیک، (۱۳۷۳)، *رمزهای زنده جان*، ترجمه جلال ستاری، تهران، مرکز.
۸. ژیران، ف. (۱۳۸۱)، *اساطیر یونان*، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، چاپ سوم، تهران: کازرون.
۹. شمیسا، سیروس، (۱۳۸۳)، *داستان یک روح*، تهران، فردوس، چاپ ششم.
۱۰. شاملو، فرهاد، (۱۳۸۸)، *زندگی روانی کودک تا یک‌سالگی*، تهران، قطره، چاپ اول.
۱۱. طلوعی، محمود، (۱۳۷۸)، *نابغه یا دیوانه (ناگفته‌ها درباره صادق هدایت)*، تهران، علم.
۱۲. کاتوزیان، محمد علی همایون، (۱۳۸۴)، *صادق هدایت و مرگ نویسنده*، تهران، مرکز، چاپ چهارم.
۱۳. گریمال، پیر (۱۳۴۹)، *فرهنگ اساطیر یونان و روم*، ترجمه احمد بهمنش، جلد اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۴. فیست، جس و گریگوری جی. فیست، (۱۳۸۹)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه از یحیی سید محمدی، تهران، روان، چاپ پنجم.
۱۵. فرزانه، مصطفی، (۱۳۷۲)، *آشنایی با صادق هدایت*، تهران، مرکز، چاپ اول.
۱۶. فورد هام، فریدا، (۱۳۵۶)، *مقدمه‌ای بر روانشناسی یونگ*، ترجمه مسعود میربها، تهران، اشرفی.
۱۷. یالوم، اروین، (۱۳۹۰)، *روان‌درمانی اگزیستانسیال*، ترجمه سبیده حبیب، تهران، نی، چاپ اول.
۱۸. مورنو، آنتونیو، (۱۳۸۶)، *یونگ، خدایان و انسان کامل*، تهران، مرکز، چاپ چهارم.
۱۹. یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۸۷)، *روح و زندگی*، ترجمه از لطیف صدقیانی، تهران، جامی، چاپ سوم.

۲۰. هدایت، صادق، (۱۳۵۱). بوفاکور، تهران، سپهر.

**English Reference:**

1. <http://www.jeanbolen.com/about.htm>.
2. Casement, Ann, , els, (1998), *Post-Jungians Today: Key papers in contemporary analytical psychology*, Routledge, New Fetter Lane, London.
3. Samuels, Andrew,(2008), *New developments in the post-Jungian field*, Cambridge University Press, Edited by: Polly Young-Eisendrath and Terence Dawson.

- 
- i -Jean Shinoda Bolen
  - ii- Hades
  - iii- Dionysus
  - iv- Hephaestus
  - v- Procerpina
  - vi- Post Jungian
  - vii - J.A.C. Brown
  - viii - Freud and the Post-Freudians
  - ix- Jungian
  - x- Post Jungian Criticism
  - xi- Ms
  - xii- Transpersonal Association
  - xiii- Neurology
  - xiv - Archetypal Psychology
  - xv - Goddesses in Everywoman: A New Psychology of Women
  - xvi - Gods in Everyman
  - xvii - Goddesses in Older Women: Archetypes in Women Over Fifty
  - xviii - Close to the Bone: Life-Threatening Illness As a Soul Journey
  - xix - Urgent Message from Mother: Gather the Women, Save the World
  - xx - Artemis: The Indomitable Spirit in Everywoman
  - xxi - Crossing to Avalon: A Woman's Midlife Quest for the Sacred Feminine
  - xxii- Zeus
  - xxiii- Poseidon
  - xxiv Apollo-
  - xxv- Ares
  - xxvi Hermes
  - xxvii- Hestia
  - xxviii- Demeter
  - xxix- Hera
  - xxx- Artemis
  - xxxi- atena
  - xxxii- Aphrodite

□□□□□□. از آن جهت که در اینجا منظور ما مردانند، خطاب جمله با مردان است و این نکته در مورد زنان هم

مصدق دارد.

- xxxiv- Aeacus
- xxxv- Minus
- xxxvi- Radamanthys
- xxxvii Hercules
- xxxviii- Orpheus
- xxxix- Aeneas
- xl- Theseus

xli- Sisyphus  
xlii- Semel  
xliii- Zagreus  
xliv- Ino  
xlv- Athamas  
xlvi- Nymphs  
xlvii- Cybele  
xlviii- Ariadne  
xlix- Lycurgus  
l- Pentheus  
li- Object relation  
liiii- Margaret Mahler  
liii - Attachment theory  
liv- John Bowlby  
lv- Puer Eternus  
lvi- Maenads  
lvii- Bacchaes